ملاحظاتی دربارهٔ زبان کهن آذربایجان

دکتر محمّد امین ریاحی خوئی

رسالهٔ «**آذری، یا زبان باستان آذربایگان**» نوشتهٔ کسروی تبریزی که نخستین چاپ آن در ۱۳۰۴ شمسی منتشر شد و بعدها مکرّر به چاپ رسید، بی تردید یکی از ارزنده‌ترین کارهای او و اساسی‌ترین کشف و تحقیق در این زمینه است که به زبانهای دیگر هم ترجمه شده و مورد قبول عالم علم قرار گرفته است و آنچه در این شصت سال بعد از آن منتشر شده، دنبالهٔ کار محقّق نخستین و در تأیید و تکمیل کشف اوست. البتّه پژوهندگان آینده نیز نمونه‌های بیشتری از آن زبان از لابلای متنهای نادر خطّی (که بعداً شناخته خواهد شد) یا از محاورات متداول در گوشه و کنار (اگر گذشت روزگار بگذارد و زبان رسمی کشور و لهجه‌های محلّی دور و بر امان دهند و آنها را از میدان به در نکنند) کشف و منتشر خواهند کرد، و بحث و تأمّل بیشتر، موضوع را روشن‌تر خواهد ساخت. امّا دربارهٔ آنچه منتشر شده، ابهاماتی هست و در چند نکته جای سخن باقی است.

نخست اینکه نوشتهٔ کسروی و عنوان رسالهٔ او «زبان باستان آذربایگان» این تصوّر را ایجاد کرده که این زبان خاص آذربایجان بوده و در خارج از گسترهٔ جغرافیایی آذربایجان کسی بدان زبان سخن نمی گفته و آن را نمی‌فهمیده است. من از نخستین روزی که رسالهٔ کسروی را خواندم، سالها چنین گمان می کردم و در نوشته‌های سایر محقّقان هم گویا نظر قاطعی مغایر با این تصوّر نیامده است؛ امّا اینك به دلایلی که بیان خواهد شد، به این عقیده رسیده‌ام که آن زبان ایرانی، منحصر به آذربایجان نبوده، بلکه در نواحی وسیعی از شمال غرب ایران و در بیرون از چارچوب آذربایجان هم رواج داشته است.

نخستین قرینه‌ای که بر این نظر هست، وجود یك دوبیتی است که کسروی آن را به نقل از یك جنگ خطّی که در تالش پیدا شده بوده، به نام «آدم» در رسالهٔ خود (ص ۶۴) آورده، و دربارهٔ آن چنین نوشته است: «از شگفتیهاست که نام آدم که آورده شده، در جنگ او را همان آدم، نیای نخستین آدمیان شمارد، و چنین نوشته که زبان آدم و حوا همین گونه بوده است. آدم. . . . دوبیتی می سروده، آن هم به نیمزبان آذری!»(ص ۶۰)

امروز گویندهٔ حقیقی این دو بیتی را به طور قطعی می‌شناسیم که «نجم رازی» صوفی معروف است که آن را در تحریر دوم «**مرصادالعباد**» خود آورده است. در اینجا این توضیح را باید بدهم که وقتی مرصاد را مقابله و تصحیح می کردم، به این نکته برخوردم که نجم رازی دو تحریر از کتاب خود را با دو سال فاصله تنظیم و پاکنویس کرده و از هر تحریر کتاب، جداگانه نسخ فراوانی در دست است. تحریر نخستین را در ۶۱۸ به درخواست مریدان خود تصنیف نموده و دیگر بار در ۶۲۰ که به روم رفته بود همان کتاب را با تغییرات و اضافاتی به نام علاءالدّین کیقباد پادشاه سلجوقی روم هدیه کرده است.

در همین تحریر دوم است که مؤلّف در داستان آفرینش آدم و رانده شدن او از بهشت و بیان تضرّع و زاری او، این دو بیتی را که قطعاً به زبان مادری مؤلّف یعنی «رازی» است، آورده و می گوید که: «آدم با دل بریان و دیدهٔ گریان، زبان حالش می گفت: گر ته واگیری. . .»[1]

کسروی این دو بیتی را در مرصاد ندیده بود؛ هیچ ایرادی هم از این بابت بر او وارد نیست، زیرا در تاریخی که او رسالهٔ خود را می نوشته، قطعاً نسخهٔ نجم‌الدّوله (چاپ ۱۳۱۲ قمری) را در دست داشته که آن را از روی تحریر اوّل برای چاپ رونویس کرده‌اند، و اگر چه با نسخه‌ای از تحریر دوم مقابله کرده و اختلافات را در کناره‌های صفحه‌ها افزوده‌اند، امّا جای این دو بیتی را (که برای آنها نامفهوم بوده) خالی گذاشته‌اند.

هنگام دومین چاپ رساله هم، **مرصادالعباد** چاپ شمس‌العرفا (۱۳۱۲ ش) منتشر شده بود امّا این چاپ هم که تلفیق متن و حواشی چاپ قبلی است، طبعاً دوبیتی رازی را ندارد. نسخهٔ مصحّح متضمّن این دو بیتی نخستین بار در ۱۳۵۲ از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد که دیگر مؤلّف آن رساله در حیات نبود.

حالا دیگر مسلّم است که این دو بیتیِ زبان حال آدم که نجم رازی آن را به زبان مادری خود (و احتمالاً از سروده‌های خود) در کتاب خود آورده و کسروی آن را از **جنگ تالش** جزو نمونه‌های «آذری» نقل کرده، قرنها معروف و در شهرهای مختلف بر سر زبانها بوده، و بر سینهٔ سفینه‌ها نقش می گردیده، از آن جمله بعدها یك بار هم در جنگی

نقل شده که رونویس آن در ۱۱۲۵ پایان یافته است. این سفینه را شادروان ادیب طوسی معرّفی و فهلویات آن را نقل و شرح کرده است.[۲]

در این جنگ، این دو بیتی به نام مهان کشفی از مردم نمین آذربایجان آمده و همانجا گفته شده که: «او را به زبان راژی اشعار آبدار بسیار است.» و از حکایتی که در همین جنگ آمده، برمی‌آید که مهان کشفی معاصر شیخ صدرالدّین [۷۳۵ـ۷۹۴] بوده است.

وجود دو بیتی نجم رازی در سفینهٔ مورّخ ۱۱۲۵ به نام مهمان کشفی (از مردم نمین اردبیل در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم) این اشتباه را که زبان آذری خاصّ مردم آذربایجان بوده رفع می‌کند. از اینجا معلوم می‌شود که «آذری، یا زبان باستان آذربایگان» با لهجهٔ «رازی» مردم ری یکی بوده است نه دو گویش بکلّی جداگانه؛ زیرا می‌بینیم که آنچه مؤلّف رازی مرصاد در سال ۶۲۰ در کتاب خود آورده و بی گمان لهجهٔ مادری او، و زبان محاورهٔ مردم شهر و ولایت او بوده، پانصد سال بعد، یك صد فرسنگ دور از ری در نواحی غربی‌تر فهلوی زبان هم فهمیده می‌شده و زبان مردم آن سامان شناخته می‌شده است.

آنچه گفته شد، به‌وسیلهٔ قرائن دیگر هم تأیید می‌شود. از آن جمله عبید زاکانی قزوینی دو غزل ملمّع آذری همام تبریزی را در مثنوی **عشاقنامهٔ** خود آورده است و این نشان می‌دهد که زبان فهلوی تبریز برای شاعر قزوینی و همشهریان و خوانندگان اشعار او هم کاملاً آشنا و مفهوم بوده است.

از طرف دیگر کسروی در مقدّمهٔ دو بیتیهایی که از «**جنگ طالش**» آورده می‌نویسد که: «برخی دوبیتیها که به نام معالی، یا کشفی، یا راجی آورده شده، به نام باباطاهر لر شناخته است». و این هم مؤیّد و مکمّل نظر ماست که نه تنها زبان فهلوی ری و قزوین و تبریز یکی بوده، بلکه زبان فهلوی همدان و اطراف آن نیز (احتمالاً با اندك تغییراتی) همان بوده است.

یك قرینهٔ دیگر هم مؤیّد وحدت یا خویشاوندی نزدیك محاورات مردم تبریز با زبان مردم عراق و دیگر نواحی فهلوی زبان است، و آن این که در **رسالهٔ روحی انارجانی** در فصل «تواضعات اناث تبریز» کاربرد قدیم فعل مضارع التزامی در پهلوی پیش از اسلام در اوّل شخص مفرد و در معنی دعا (دعای همراه با احساس شدید) به اصطلاح «قربان صدقه رفتن» آمده است: «مزیوام، میرام، مرسام، ممانام، شوام، از خود روام، گردام، دهام، کنام، افتام» و روشن است که این فعل در فارسی دری بعد از اسلام، تنها در سوم شخص مفرد، آن هم در فعلهای معین به کار می‌رفته و امروز همین هم تقریباً متروك شده، و فقط چند نمونه (باد، مباد، دست‌مریزاد) از آن مانده است. این فعل، گذشته از **رسالهٔ انارجانی**، چهارصد سال پیش از آن، در اشعار خاقانی هم به کار رفته که تاکنون مورد توجّه محقّقان قرار نگرفته است. شاعر شروان قصیده‌ای در سوگ همسر خود با ردیف «مبینام» سروده است:

بی‌باغ رخت، جهان مبینام!
بی‌داغ رخت، روان مبینام!

در قطعه‌ای از یك ترجیع بند نیز همین فعل را ردیف قرار داده است:

چتر ظفرت نهان مبینام!
جز سینهٔ کرکسان مبینام!

در «**نزهة‌المجالس**» جمال خلیل شروانی هم که بیشتر اشعار آن از سروده‌های شاعران اران و آذربایجان است، نمونه‌های دیگری از کاربرد این فعل را می‌بینیم:

ماها، شکر از غالیه دانت چینام!
هر لحظه گلی زگلستانت چینام!
جانان منی، که پیش رویت میرام!
درمان منی که درد جانت چینام!
گفتنی که: «به دست خودسرت برگیرم!»
در پای تو میرام! سرم این ارزاد!

پس از این مقدّمه، برمی‌گردیم به مسألهٔ نزدیکی گویش کهن مردم آذربایجان با گویش عراق و می‌گوییم این فعل نادر که از راه **رسالهٔ انارجانی** خاصّ محاورات زنان تبریز شناخته می‌شده، و کاربرد آن را در شعر خاقانی و دیگر شاعران آذربایجان و اران نشان دادیم، بر زبان گویندگان عراق هم روان بوده است. از آن جمله شاعر رند و حکیم معروف، سراج قمری آملی (مقیم ری) در رباعی زیر آن را به کار برده است:

ماه نو روزه در دلم زد آتش
برد آب رخ لهو و نشاطم خوش خوش

○ابن النّدیم از زبان ابن مقفّع آورده است که زبانهای ایرانی عبارت است از «فهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. امّا فهلوی منسوب به فهله است، و فهله نامی است که بر پنج ناحیه اطلاق می‌شود: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند، آذربایجان».

ناگاه چو گوسفند اضحی بینام!
شوّال گرفته پای این روزه و کش!

در غزلی از «شرف شفروهٔ اصفهانی» هم این فعل به صورت ردیف به کار رفته، و از آن میان بیت زیر در فرهنگها آمده است:

گرد سروپای تو، چو پروانه دوانم
بوسی بده ای شمع، که در پای تو میرام!

□□□

به این مسأله که مردم ولایات شمال غرب و حتّی مرکز ایران (قلمرو ماد قدیم) زبان ایرانی واحدی داشته‌اند، در کتاب «**الفهرست**» ابن النّدیم که قدیمترین و دقیق‌ترین تقسیم‌بندی از زبانها و گویشهای ایرانی در قرون نخستین پس از اسلام است، تصریح شده است. ابن النّدیم از زبان «ابن مقفّع» آورده است که زبانهای ایرانی عبارت است از: «فهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. امّا فهلوی منسوب به فهله است، و فهله نامی است که بر پنج ناحیه اطلاق می‌شود: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند، آذربایجان» و می‌گوید زبان دری زبان رسمی و درباری، و اصل آن از خراسان و بلخ و مشرق ایران بوده، پارسی زبان مؤبدان و منشاء آن از فارس بود، خوزی را شاهان و بزرگان در خلوت به کار می‌بردند، و سریانی زبان مردم بین‌النهّرین بود.[۳]

از آخرین تحقیقات زبان‌شناسان هم چنین برمی‌آید که لهجه‌های ایرانی امروز شمال غرب ایران از تاتی باکو و خلخالی و هرزنی و کرینگانی تا سمنانی و شهمیرزادی و خوری یك گروه زبانی است. و این همه یادگارهایی از آن زبان واحدی است که قرائن و نمونه‌هایی از پیوستگی آن نشان دادیم و با لهجه‌های مرکزی که از نزدیکی قم تا حوالی یزد و کرمان و شیراز بدانها سخن می‌گویند (از جمله نطنزی و میمه‌ای و قمشه‌ای و وفسی و آشتیانی و خونساری و محلاّتی و نایینی)، و لهجه‌های ساحل دریای خزر (گیلکی و طبری و تالشی و تاتی) نزدیکیهایی به هم دارند.[۴]

شبهه‌ای نیست که گویشهای زبان فهلوی شهر به شهر تفاوتهایی با هم داشته و قرن به قرن در تحت تأثیر گویشهای مجاور تغییر می‌کرده است. و طبیعی است که اینك هرگونه داوری دقیق علمی در این باره موکول به این است که متخصّصان زبان‌شناسی همهٔ نمونه‌های مکتوب بازمانده را براساس کهن‌ترین نسخ خطّی مقابله و بررسی و نتیجه‌گیری نمایند. و تا آن روز آنچه می‌گوییم ارزش یك حدس و نظریّه را دارد. امّا اگر بپذیریم که زبان ایرانی مردم آذربایجان با زبان نواحی مجاور (قلمرو ماد قدیم) یکی بوده، آن وقت این پرسش پیش می‌آید که آن زبان ایرانی را چه می‌نامیده‌اند و امروز باید چه نامیده شود؟

کسروی به گونه‌ای که در مقدّمهٔ رسالهٔ خود می‌نویسد، تحقیق خود را وقتی آغاز کرده که تازه کسانی با هدفهای سیاسی معیّنی، نواحی شمالی ارس را که هیچ‌گاه نام آذربایجان نداشته و در قرون گذشته همیشه اران و در اواخر، قفقاز نامیده می‌شده آذربایجان نام نهاده بودند و زبان ترکی آذربایجان را زبان آذری می‌نامیدند که متأسّفانه امروز هم نه تنها پیروان آن سیاستها، بلکه خودیهای بی‌غرض امّا بی‌اطّلاع نیز، گاهی همان تعبیر را به کار می‌برند.

او با دلیلهای محکم و به استناد منابع قدیم ثابت کرد که «زبان باستان آذربایگان» ترکی نبوده، بلکه یك زبان کاملاً ایرانی بوده است و تعبیر آذری برای ترکی امروز، جعلی و ساختگی است و منحصراً باید دربارهٔ آن زبان کهن ایرانی به کار رود. این نامگذاری برای خنثی کردن فریبکاری سیاستهای خارجی و فریفتگان آنها البتّه قرین مصلحت است، ولی در این که آیا در گذشته کاربرد این تعبیر دربارهٔ این زبان ایرانی عمومیّت داشته یا نه، جای سخن است.

از همهٔ شواهدی که کسروی و دیگران دربارهٔ زبان کهن ایرانی معمول در آذربایجان از مؤلّفان کهن نقل کرده‌اند، تنها یاقوت است که در «**معجم‌الادبا**» در شرح حال ابوالعلاء معرّی ضمن نقل داستان گفتگوی خطیب تبریزی با یکی از همشهریانش، تعبیر آذری را دربارهٔ آن زبان کهن ایرانی به کار برده و بار دیگر در **معجم‌البلدان** در ذکر زبان مردم آذربایجان همان تعبیر را آورده است. در **البلدان** یعقوبی هم تعبیر «العجم الاذریه» دربارهٔ مردم به معنی «ایرانیان آذربایجانی» آمده است. در تعدادی از منابع دیگر: **صورت الارض** ابن حوقل، **احسن التقاسیم** مقدّسی، **مسالك و ممالك** اصطخری، زبان مردم آذربایجان «فارسی» (یعنی ایرانی) ذکر شده است. طبری هم در حوادث سال

○ کسروی با دلیل‌های محکم و به استناد منابع قدیم ثابت کرده است که «زبان باستان آذربایگان» ترکی نبوده، بلکه یك زبان کاملاً ایرانی بوده است و تعبیر آذری برای ترکی امروز، جعلی و ساختگی است و منحصراً باید دربارهٔ آن زبان کهن ایرانی به کار رود.

۲۳۵ ضمن شرح حال محمّدبن بعیث حاکم مرند می‌نویسد که در مراغه پیران آن شهر اشعار فارسی او را می‌خوانده‌اند که قطعاً مراد شعرهایی به زبان «فهلوی» بوده است.

دربیتی از قطران تبریزی هم که «پارسی» را در برابر دری آورده، ظاهراً پارسی در مورد زبان آذربایجان به کار رفته، در برابر دری خراسان:

بلبل به سان مطرب بیدل فراز گل
گه پارسی نوازد، گاهی زند دری[۵]

پیداست که پارسی و پهلوی در تعبیر مؤلّفان و شاعران به جای هم به کار می‌رفته است؛ همان گونه که در آثار دانشمندان و زبانشناسان متأخّر و معاصر هم، پهلوی گاهی به زبانهای پارتها و گاهی بطور اعم برای زبان ایرانی میانه (زبان اشکانیان و ساسانیان) اطلاق شده است. در برابر، همان گونه که پیش از این گفتیم، ابن ندیم زبان مردم آذربایجان را در برابر زبان دری شرق ایران و زبان پارسی مؤبدان، فهلوی نامیده است. خوارزمی هم در **مفاتیح العلوم** (فصل ششم از باب ششم) همان را (ظاهراً با استفاده از **الفهرست**) نقل کرده است. در **سلسلة‌النّسب** و **صفوة‌الّصفا** از دوبیتیهای آذری شیخ صفی‌الدّین و دیگران به پهلوی تعبیر شده است. حمداللّه مستوفی هم زبان مردم آذربایجان را پهلوی نامیده و گونه‌های آن را: در زنجان (پهلوی راست)، در مراغه (پهلوی مغیر)، در گشتاسفی، ولایت بین باکو و اردبیل (پهلوی به جیلانی باز بسته) ذکر کرده است.

حقیقت این است که این گویشها که در سراسر قلمرو ماد قدیم (با کم و بیش اختلاف در هر شهر و ناحیه) وجود داشته، در مجموع دنبالهٔ پهلوی پیش از اسلام است و آن همان گونه که کسروی گفته: «زبان مادان است که پس از درآمدن ایشان به آذربایجان و این پیرامونها با زبان بومیان پیشین درآمیخته و رنگ و شیوهٔ دیگری پیدا کرده است.» (ص ۳۲ **رسالهٔ آذری**) شاید بهتر باشد که مجموعهٔ این گویشها را برای تمایز با پهلوی پیش از اسلام «فهلوی» بنامیم، همان گونه که در گذشته هم ترانه‌های این زبان را در کتابها زیر نام «فهلویات» می‌آوردند.

دربارهٔ نام زبان آذری یا فهلوی آذربایجان، در چهل سال اخیر پس از انتشار **رسالهٔ انارجانی** یك اشکال و ابهام دیگر نیز پیش روی پژوهندگان قرار گرفته و آن کاربرد تعبیر «رازی» یا «راژی» برای این گویش است. اندکی بعد در **روضات الجنان** و در یك جنگ مورّخ ۱۱۲۵ نیز این تعبیر دیده شده و محقّقان به حدس و گمان آن را توجیه کرده‌اند.

روحی انارجانی در فصل ششم رسالهٔ خود در تعریف جوان تعبیر «راژی دان شهری خوان» را به کار برده که به نظر من به شرحی که در زیر خواهم گفت، به معنی کسی است که «زبان فهلوی می‌داند، و ترانه‌های فهلوی را به آواز خوش می‌خواند.» از دگر سو، در **روضات‌الجنان** حافظ حسین کربلایی (متوفّی ۹۹۷) در شرح حال ماما عصمت اسبستی از مردم حوالی تبریز و از صوفیان قرن نهم آمده است: «این شعر را که به زبان راژی است، و مردم آن را شهری می‌گویند، خوانده‌اند.»[۶] در جنگ مکتوب در ۱۱۲۵ نیز، دربارهٔ مهان کشفی از مردم نمین اردبیل در قرن هشتم، آمده است:

«او را به زبان راژی اشعار آبدار بسیار است».

کسروی پنج دو بیتی زیر عنوان «راجی» از **جنگ طالش** در رسالهٔ خود (ص۶۴ و ۶۵) نقل کرده است که به نظر من در آنجا هم راجی نام شاعر نیست، بلکه به معنی «فهلویات» و صورتی از راژی و رازی است. محقّقان دربارهٔ تعبیرات «رازی» و «شهری» در **رسالهٔ انارجانی** و **روضات الجنان** و اشعار مهان کشفی حدسهای مختلف زده‌اند. مفصّل‌تر از همه بحثی است که مرحوم ادیب طوسی کرده، و چنین نتیجه گرفته است: «...چون از عهد ترکمانان قراقویونلو رفته رفته ترکی رواج یافته و زبان آذری متروك شده، محاورهٔ اهالی شهرهای آذربایجان معمولاً به ترکی بوده، ولی خوّاص زبان محلّی خود را نیز می‌شناخته و با آن در موارد مخصوص سخن می‌گفته‌اند... بنابراین اطلاق «راژی» یا رازی در قرن هشتم به زبان آذری از آن جهت بوده که در مواقعی مخصوص به این زبان راز دل می‌گفته‌اند، و چون زبان ولایتی آنها بوده، آن را «شهری» می‌خوانده‌اند.»[۷]

مسلّم است این حدس و گمان که این زبان را رازی می‌نامیده‌اند، به این علّت که بدان «راز دل» می‌گفته‌اند، توجیهی است از روی ناچاری و فقط بر مبنای شباهت لفظی راز و رازی، و قطعاً غیرمنطقی و ناپذیرفتنی است. حتّی از نظر لغوی هم درست نیست؛ زیرا اگر بنا بود کسانی حرفهای محرمانه و

○ نه تنها زبان فهلوی ری و قزوین و تبریز یکی بوده، بلکه زبان فهلوی همدان و اطراف آن نیز (احتمالاً با اندك تغییراتی) همان بوده است.

سرّی خود را به لهجهٔ خاصّی ادا کنند، چرا آن را زبان رازی گفته‌اند و «زبان راز» نگفته‌اند؟ پیش از این، کلید حلّ معمّا را در آنجا نشان دادیم که گفتیم یکی از دو بیتی‌های مهان کشفی - شاعر راژی سرای نمین اردبیل - همان است که نجم رازی از مردم ری، یکی دو قرن پیش از مهان کشفی، و پنج قرن پیش از کتابت جنگ محتوی دوبیتیهای رازی او، آن را به گویش ولایت خود در کتاب خود آورده است و با شواهد متعدّد ثابت کردیم که زبان فهلوی از ری تا شمال غرب ایران (طبعاً با اختلافات جزئی در نواحی مختلف) یکی بوده است و از موارد یاد شده برمی آید که آن را رازی می‌نامیده‌اند، و بعدها به دلیلی که خواهیم گفت شهری هم نامیده شده است. اکنون هم گویا زبان دلیجان (میان قم و اصفهان) تا حوالی کاشان را «راجی» می‌نامند.

همچنین نسیم خنکی که از شمال می‌آید و از تهران می‌گذرد و به نواحی جنوبی‌تر می‌رسد در آنجا بادراجی نامیده می‌شود.

حالا ببینیم چرا این زبان فهلوی را رازی نامیده‌اند و آذربایجانی یا تبریزی نگفته‌اند؟ من تصوّر می کنم دری زبانان خراسان یا کوچ نشینانی که از خراسان به سوی غرب می‌رانده‌اند، وقتی به ری می‌رسیده‌اند، نخستین بار به زبانی برمی‌خورده‌اند که غیر از زبان دری خراسان بوده و رواج این زبان تا آذربایجان هم ادامه داشته است و چون نخستین بار این زبان در ری به گوششان رسیده بوده و ری بزرگترین شهر فهلوی زبان بوده، زبان فهلوی شمال غرب ایران را «رازی» نامیده‌اند. بعدها که کوچ‌نشینانی از شمال شرق ایران به آذربایجان رسیده‌اند و به کشش زندگی دامداری و کوچ‌نشینی، نه در شهرها بلکه در دشتها و روستاها بار افکنده و سکونت گزیده‌اند، به زبان خود سخن می گفته‌اند، امّا مردم شهرها هنوز زبان فهلوی خود را حفظ کرده بودند و زبان فهلوی شهرها را زبان «شهری» می‌نامیده‌اند.

اندك اندك، از اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم که زبان فهلوی به تأثیر عوامل چندی از شهرها هم رخت برمی‌بست، بازپسین یادگارهای آن، ترانه‌های فهلوی بود که خوانندگان زمزمه می‌کردند و این بار «شهری» به «سرود و ترانهٔ فهلوی» اطلاق شد، و هنرمندان خوش آواز را «شهری خوان» نامیدند. در **فرهنگ رشیدی** می‌خوانیم: «شهری، گویندگی است به زبان پهلوی که رامندی نیز گویند». در **غیاث اللغّات** آمده است: «نوعی از سرود که به زبان پهلوی باشد». آنندراج به نقل از **بهار عجم** و **مصطلحات وارسته** آورده است: «نوعی از سرود و خوانندگی به زبان پهلوی. مخلص کاشی:

مخلص، ترانهٔ عشق از اهل عقل مشنو
مشکل بود شنیدن «شهری» ز روستایی

در **تذکره** نصرآبادی در شرح حال غیرت همدانی آمده است: «خود می گوید که در اوایل حال شهری خوان بودم... در فنّ موسیقی و ترتیب اصوات ربط تمام دارد». «شهری» یا ترانه‌های فهلوی، «اورامن» نیز نامیده می‌شد. در **برهان قاطع** آمده است: «اورامن، نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصّه فارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی باشد...» این تعبیر در یك دو بیتی آمده که به نوشتهٔ ابن بزّاز در **صفوة الصّفا**، پیر جنگی برای شیخ صفی خوانده است: «هر که اورامنه بنام بخوند...» (**رسالهٔ آذری**، ص ۴۲). در «**نامه‌های عین‌القضات**» عنوان دوبیتیهای فهلوی «اورامه» آمده، و در **برهان** می‌خوانیم: «اورامه، به معنی اورامن است که نوعی از گویندگی فارسیان باشد.» تصوّر می کنم اورامن و اورامه با «رامندی» بی‌ارتباط نباشد.

از مجموع قرائن و اوضاع و احوال چنین برمی‌آید که پس از اسلام به همان‌سان که بقایای اندیشه‌ها و آیین‌ها و آداب و رسوم کهن در شمال غرب ایران برجای بوده، و جلوه‌هایی از آن را در آثار صوفیان آن نواحی چون عین‌القضات و سهروردی می‌بینیم، زبان پهلوی نیز در آن نواحی هنوز رواج داشته است، و قطعاً شاعران بسیاری بوده‌اند که به این زبان شعر می‌سروده‌اند. و اشاره کردیم که اشعار پارسی (یعنی فهلوی) محمّدبن بعیث حاکم مرند در اوائل قرن سوم در آذربایجان معروف بوده است. از سال ۴۲۰ که با فتح ری به دست محمود غزنوی، حکومتهای ایرانی شرق ایران به سوی غرب کشیده شدند، شعر دری به قلمرو پهلوی راه گشود و از نخستین دری سرایان این سوی، کاراسی شاهنامه‌خوان (تاج‌الدّین احمد قزوینی) از ندیمان دربارهای غزنوی و آل بویه را

○ پس از چیرگی تازیان، شاعران در هر گوشهٔ ایران به زبان ایرانیِ محلّ خود شعر می‌سروده‌اند: در شرق ایران به زبان فارسی دری، در شمال غرب ایران به زبانهای فهلوی و در نواحی دیگر به لهجه‌های ایرانی دیگر.

می‌شناسیم که یك رباعی فارسی دری به نام او در **نزهةالمجالس** شروانی باقی مانده است. در ۴۳۴ طغرل سلجوقی نواحی مرکزی ایران را گرفت و «ری» را تختگاه خود ساخت و در ۴۴۶ آذربایجان را هم به اطاعت در آورد. با این پیوستگی سیاسی و نظامی، پیوستگی فرهنگی نیز برقرار گردید و شاعرانی در آذربایجان به سرودن شعر فارسی دری آغاز کردند که شاید نخستین آنها «قطران تبریزی» (متوفّی ۴۶۵) است که ادّعا می‌کند در شعر دری را بر شاعران [آذربایجان] گشوده است:

گر مرا بر شعر گویان جهان رشك آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی[8]

طبیعی است که با شروع شعر دری، سخن‌سرایی به فهلوی یکسره منسوخ نشده و قطعاً شاعرانی بوده‌اند که به هر دو زبان یا به یکی از آن دو زبان ایرانی شعر می‌سروده‌اند، چنان که سیصد سال بعد از آن حمدالله مستوفی که خود از مردم همین نواحی بوده در «**تاریخ گزیدهٔ**» خود در فصل «اهل الّشعر من العجم» می‌گوید: «شعرای عجم که به زبان پارسی و پهلوی و غیر آن اشعار دارند بسیارند، آنچه مشاهیرند اسامی‌شان یاد کنیم». آنگاه در مقابل ۷۸ تن شاعران دری گوی معروف سراسر ایران، شعر و شرح حال هشت تن گویندگان شمال غرب ایران را هم می‌آورد که به‌زبان فهلوی و انواع آن از رازی و قزوینی و زنجانی و کرجی شعر سروده‌اند و این سنّت تا نیمه‌های حکومت صفوی ادامه داشته است.

بنابر این آنچه گفته‌اند و معروف است که چون خراسان و ماوراءالنّهر دور از خلافت عباسی بوده، شعر و ادب ایرانی از آنجا آغاز شده، حدسی است که کاملاً علمی و دقیق نیست و اندکی آمیخته به تسامح است.

درست‌تر این است که بگوییم پس از چیرگی تازیان، شاعران در هر گوشهٔ ایران به زبان ایرانی محلّ خود شعر می‌سروده‌اند: در شرق ایران به زبان فارسی دری و در شمال غرب ایران به زبانهای فهلوی، و در نواحی دیگر به لهجه‌های ایرانی دیگر. هنگامی هم که نخستین سلسله‌های ایرانی در خراسان و ماوراءالنّهر اعلام استقلال کردند، فارسی دری که زبان کارکنان آن دربارها بود، زبان نامه‌نویسی دیوانی قرار گرفت، و چون اصولاً غنا و استعداد بیشتری داشت و در کاربرد دیوانی هم ورزش و پرورش یافت، و شاعران دری گوی هم از طرف امیران و وزیران حمایت شدند، پس از پیوستن غرب ایران به قلمرو سلسله‌های واحد ایرانی که باز هم بیشتر بوسیلهٔ رجال خراسانی اداره می‌شد، زبان دری اهمیّت دیوانی خود را حفظ کرد و در نواحی فهلوی زبان هم گسترش یافت و شعر و ادب دری، شعر و ادب رسمی تمام سرزمین ایران شد.

این بار، در کنار فارسی دری، زبان پهلوی به‌عنوان زبان محاورهٔ مردم و شعر فهلوی به‌صورت ادبیّات عامّه مردم برجای ماند.

فهلوی زبان عواطف ساده و شور و حال و جذبه و غم و شادی مردم بود، همان‌طور که فارسی دری‌زبان رسمی و دیوانی، و عربی زبان ادعیه و استدلالهای دینی بود. در دعا و نفرین آرزومندان، در راز و نیاز عاشقان، در سماع صوفیان در خانقاهها، در ترانه‌های نغمه‌سرایان در بزمهای اهل ذوق، عبارات فهلوی به گوش می‌رسید.

وقتی پیرحسن صوفی چشمش به جسد پسرش افتاد که به فرمان اسکندر قراقویونلو به دارش آویخته بودند، این نفرین به فهلوی بر زبانش گذشت: «اسکندر، رودم کشتی، رودت کشاد!» (یعنی اسکندر فرزندم را کشتی، خدا فرزندت را بکشد)[9]

ماماعصمت اسبستی وقتی از دست برزگرش خشمگین شد، به همان زبان فریاد زد: «چکستانی، مپسندم؟» برزگر افتاد و مرد و ماما عصمت برای تعزیت به خانهٔ او رفت و دو بیتی راژی یا شهری خواند.[10] حتّی بلبل حافظ هم به شاخ سرو، گلبانگ پهلوی سر می‌داد، و به این زبان درس مقامات معنوی می‌گفت!

ادبیّات فهلوی که قدیم‌ترین نمونه‌های آن منسوب به ابوالعبّاس نهاوندی (متوفّی ۳۳۱) و باباطاهر همدانی (متوفّی ۴۰۱) و بندار رازی (متوفّی ۴۰۱) در دست است، قطعاً دامنهٔ گسترده‌ای داشته، امّا با گذشت روزگاران از میان رفته و اینك نمونه‌های اندکی از آن در دیوانهای شاعران و جنگها و متون نثر فارسی و عربی برجاست، و جستجو و گردآوری آثار بازماندهٔ این ادبیّات گمشده را از محقّقان و زبان‌شناسان باید

○ دربارهٔ دگرگشت زبان آذربایجان و نواحی مجاور آن، این نکتهٔ بدیهی را نباید از نظر دور داشت که این دگرگشت در همه جا، همزمان و ناگهان روی نداده، بلکه از نیمه‌های قرن پنجم که پای قبایل ترك به آذربایجان رسیده، به‌تدریج آغاز شده و به آرامی در طول پنج و شش قرن انجام پذیرفته است.

> ○ **نخستین بار با رسیدن ترکمنهای سلجوقی در نیمه‌های قرن پنجم به آذربایجان، زبان ترکی به گوش مردمِ فهلوی‌زبان شهرهایی که بر سر راه بودند رسید. تا دویست سال بعد نیز به موجب همهٔ قرائن، اکثریّت مردم آذربایجان به زبان کهن خود سخن می‌گفته‌اند.**

چشم‌داشت که همهٔ یادگارهای گذشته و گویشهای موجود بازمانده از آن را به‌صورت کلّی و یکجا و در کنار هم مورد پژوهش دقیق‌تر قرار دهند و همانندیها و دگرگونگیهای آنها را باز نمایند.

فهلویاتی را که در «**المعجم**» شمس قیس رازی و **تاریخ گزیدهٔ** مستوفی قزوینی آمده، و نمونه‌هایی از فهلویات شاعران قرن هفتم تا نهم از همام تبریزی، صفی‌الدّین اردبیلی، اوحدی مراغه‌ای، عبدالقادر مراغه‌ای، مغربی تبریزی را پیش از این مرحوم ادیب طوسی و دیگران منتشر کرده‌اند، ولی طبعاً آثار بازماندهٔ فهلوی منحصر بدانها نیست. مثلاً در میان آثار شاعران نواحی فهلوی زبان در تذکره‌ها، نمونه‌های دیگری از شعر پهلوی می‌توان یافت، از آن جمله یك دوبیتی دستخورده منسوب به ابوالعبّاس نهاوندی (متوفّی ۳۳۱) در **مجمل فصیحی**، و یك دو بیتی از عنایت کاشی شاعر قرن دهم در **خلاصة‌الاشعار** تقی کاشی و فهلویاتی در **جنگ شمارهٔ ۹۰۰ قرن هفتم** (مجلس).

در متنهای منثور عرفانی غرب ایران هم جای‌جای دو بیتی‌های فهلوی آورده‌اند. از آن جمله: در **نامه‌های عین‌القضات**، و یك ضرب‌المثل در **لطائف الحقایق** رشیدالدّین فضل‌اللّه، ۱۲ فهلوی در یك متن منثور عرفانی ناشناخته از اوائل قرن ششم[۱۱] که به نظر من قرینه‌ای است که کتاب اخیر در غرب ایران تألیف شده است.

حتّی در متنهای عربی تألیف شده در غرب ایران هم دو بیتی‌های فهلوی می‌یابیم. از آن جمله در «**التّدوین**» رافعی قزوینی آمده که اسفندیار جالیزبانی صوفی معروف به اسفندویه در واپسین لحظه‌های زندگی این بیت فهلوی را بر زبان رانده است:

انون آمدی بح ناده دیار که بحیه دیار
که بحیه رزبو کنده دیوار[۱۲]

و نیز در یك قطعهٔ عربی در دیوان ابی‌الرّضا راوندی کاشانی شاعر تازی گوی نیمهٔ اوّل قرن ششم، یك مصراع فهلوی آمده است: «بت شم اج رُبد دای جم رمائی»

وجود این همه نمونه‌های فهلوی در متنهای فارسی و عربی، که قطعاً با جستجوی محقّقان نمونه‌های بیشتری به دست خواهد آمد، باز هم مؤیّد این واقعیّت است که پهلوی زبان عامّهٔ مردم بوده است و خوانندگان آن را خوب می‌فهمیده‌اند.

در بحث از شعر فهلوی، این نکته نباید ناگفته بماند که همهٔ دو بیتی‌های فهلوی (و حتّی چند غزل باقی مانده) بر وزن دو بیتی‌های معروف باباطاهر همدانی، و به اصطلاح عروضیان در بحر هزج مسدّس محذوف است و تغییراتی هم که در وزن داده می‌شده، و نمونه‌های آن در «**المعجم**» آمده، باز هم در این بحر بوده است. و شمس قیس رازی تصریح دارد که: «زحافی که در این وزن مستعمل است در اشعار عرب نبوده است، در قدیم بر این وزن شعر تازی نگفته‌اند».

چنین می‌نماید که این وزن خاصّهٔ ادبیّات فهلوی و یادگار شعر پهلوی پیش از اسلام است و با عروض تازی که ایجاد آن را به خلیل ابن احمد نسبت داده‌اند ارتباطی ندارد. و این وزن در غرب ایران همان اهمیّت را داشته که رباعی در شرق ایران در فارسی دری داشته است.

این را هم بگوییم که اصولاً در مقابل شعر عربی، نظم فارسی را «بیت» می‌نامیدند، و همان‌طور که شادروان بهار حدس زده، این کلمه فارسی است و با بیت عربی (به معنی خانه) ارتباطی ندارد. از دگرسو حدس می‌زنیم که «بیات» در اصطلاح موسیقی، و «بیاتی» نوعی دوبیتی‌های ترکی در آذربایجان با همین «بیت» و «دو بیتی» مربوط است.[۱۳]

مفردات لغات فهلوی هم که امروز فراوان در زبان ترکی آذربایجان موجود است،[۱۴] در متون فارسیِ پدید آمده در غرب ایران به کار رفته است. از آن جَمله است فرهنگهای کمال‌الدّین حبیش تفلیسی که نمونه‌هایی از واژه‌های فهلوی آنها در پایان شرح حال او در مجلهٔ **آینده** نشان داده شده است و نیز **عجایب المخلوقات** نجیب‌الدّین همدانی و **مجمل التّواریخ** و**القصص** و **اسکندرنامهٔ قدیم** و **سمك عیّار** و ترجمهٔ **محاسن اصفهان** مافروخی؛ و کلیهٔ آنچه می‌دانیم یا حدس می‌زنیم که در قلمرو نواحی فهلوی زبان پدید آمده، از این نظر باید مورد بررسی قرار گیرد.

□□□

آخرین مطلبی که دربارهٔ زبان کهن آذربایجان باید بررسی شود، این است که: تا چه زمانی زبان

فهلوی یا آذری در آذربایجان رواج داشته و اکثریّت مردم آن را می‌فهمیده‌اند و بدان سخن می‌گفته‌اند؟ در این باره، نخستین بار کسروی چنین نوشت: «این را به آسانی توان پذیرفت که جا باز کردن ترکی برای خود در آذربایجان، و به کنار زدن آن آذری را، پیش از پایان پادشاهی صفوی انجام گرفته» (**رسالهٔ آذری**، ص ۲۵). «آذری تا زمان شاه اسماعیل از شهرها برافتاده بود.» (**همانجا**، ص ۶۰). «بی گمان تا زمان شاه سلیمان زبان آذری فراموش شده بود» (**همانجا**، ص ۴۷) امّا اینك با كشف و انتشار منابعی كه در دسترس آن مرحوم نبوده، از قبیل **رسالهٔ انارجانی**، **روضات الجنان**، **سیاحتنامهٔ** اولیاچلبی، نوشته **جنگ مورّخ ۱۱۲۵**، پرتوهای تازه‌ای بر این پهنه تابیده و مسأله به صورت دیگری در آمده، و آنچه را که او به آسانی و به صورت قطعی و بی گمان پذیرفته، ما به هیچ‌وجه نمی توانیم بپذیریم.

دربارهٔ دگرگشت زبان «آذربایجان و نواحی مجاور آن» نخست این نكتهٔ بدیهی را نباید از نظر دور داشت كه: این دگرگشت در همه جا همزمان و ناگهان روی نداده، بلكه از نیمه‌های قرن پنجم كه پای قبایل ترك به آذربایجان رسیده، به تدریج آغاز شده و به آرامی در طول پنج و شش قرن انجام پذیرفته است.

پیشروی ترکی و واپس‌نشینی فهلوی در نواحی و شهرهای مختلف و حتّی در میان طبقات مختلف مردم، در زمانهای مختلف به نسبت اوضاع و احوال مختلف جغرافیایی از جمله آب و هوای هر منطقه و میزان سازگاری آن با زندگی کوچ‌نشینان، دوری و نزدیکی آن از راههای اصلی و جنگها و کشتارها و مهاجرتها و علل شناخته و ناشناختهٔ دیگر ارتباط داشته است. به این ترتیب بررسی تقدّم و تأخّر این دگرگشت زبان و تعیین تاریخ تقریبی آن در هر شهر و ناحیه و روستا جداگانه باید انجام گیرد.

این را می‌دانیم که نخستین بار با رسیدن ترکمنهای سلجوقی در نیمه‌های قرن پنجم به آذربایجان، زبان ترکی به گوش مردم فهلوی زبان شهرهایی که بر سر راه بودند، رسید. دویست سال بعد که به موجب همهٔ قرائن هنوز اکثریّت مردم آذربایجان به زبان کهن خود سخن می گفتند، حمداللّه مستوفی در «**نزهةالقلوب**» دربارهٔ خوی نوشت: «مردمش سفید چهره و ختایی نژاد و خوب صورت‌اند، و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند». از اینجا برمی آید که شاید نخستین شهری که زبان کهن را از دست داده، خوی بوده، و دلیلش روشن است. خوی بر سر راه لشگرکشی و مهاجرت ترکمنها به آسیای صغیر قرار داشت و با وضع اقلیمی مساعد برای توقّف کم و بیش از راه‌رسیدگان مناسب بود. در سالهای ۴۵۶ـ۴۵۴ مردم خوی چندین بار با سپاه طغرل سلجوقی جنگیدند[۱۵] و در ۴۶۳ الب ارسلان خوی را مرکز تجمّع سپاهیان برای حمله به روم قرار داد.[۱۶] بعدها سنجر خوی را با خاص گرفت (یعنی خالصهٔ سلطنتی کرد).[۱۷]

بعدها در حکومت ترکمنهای آق‌قویونلو و قراقویونلو، می توان حدس زد که پشتوانهٔ حکومتیِ زبان ترکی و نیاز مردم به تماس با عمّال حکومت، موجب آشنایی فهلوی زبانان بعضی شهرها با زبان نورسیده و عقب‌نشینی تدریجی فهلوی شده باشد؛ درست به همان دلیل و به همان صورتی که در آسیای صغیر با ورود ترکها و حکومت آنها به تدریج بومیان «رومی» تبار، ترك زبان شدند. در خود تبریز، پایتخت ترکمنها، چنان‌که از منابع پیش گفته برمی آید و با بررسی اجمالی وضع شاعران آن شهر در «**تذکرهٔ تحفهٔ سامی**» بیان خواهیم کرد، تا اواخر قرن دهم هنوز زبان پیشین تغییر نیافته بوده و احتمالاً دگرگشت قطعی در جنگهای پس از شاه تهماسب با عثمانیها، و اشغال بیست سالهٔ آن شهر پیش از شاه عبّاس بزرگ انجام پذیرفته است.

> ○ می‌توان حدس زد که در دوران حکومت ترکمنهای آق‌قویونلو و قراقویونلو، پشتوانهٔ حکومتیِ زبان ترکی و نیاز مردم به تماس با عمّال حکومت، موجب آشنایی فهلوی زبانانِ بعضی شهرها با زبان نورسیده و عقب‌نشینی تدریجی فهلوی شده باشد؛ درست به همان دلیل و به همان صورت که در آسیای صغیر با ورود ترکها و حکومت آنها، به تدریج بومیان «رومی»تبار، ترك‌زبان شدند.

آنچه از «**روضات الجنان**» حافظ حسین کربلایی تبریزی (متوفّی ۹۹۷) و **رسالهٔ انارجانی** (تألیف شده در ۹۹۴ـ۹۸۵) بارها در مقالات محقّقان نقل شده، مؤیّد این نظر است که تا پایان قرن دهم هنوز زبان فهلوی یا آذری در تبریز و بیشتر شهرهای آذربایجان به کلّی از میان نرفته بوده است. اولیا چلبی جهانگرد بسیار مشهور ترك هم که به گفتهٔ خود دو بار در سالهای ۱۰۵۱ و ۱۰۵۶ به آذربایجان آمده، به دوام زبان فهلوی در پاره‌ای نواحی اشاراتی دارد. دربارهٔ مردم تبریز می گوید: «ارباب معارف آن به فارسی (احتمالاً یعنی فهلوی) تکلّم می کنند.» دربارهٔ نخجوان گوید: «رعایا و

مردم نخجوان به زبان دهقانی حرف می‌زنند؛ امّا عارفان و شاعران و ندیمان ظریفشان با ظرافت و نزاکت به زبان پهلوی و مغولی که زبانهای قدیمی است سخن می گویند. شهرنشینانشان هم به زبانهای دهقانی، دری، فارسی، غازی [ظ: تازی؟]، پهلوی حرف می‌زنند... ترکمنهایی که در نواحی مختلف آن ساکنند، لهجه‌های مختلف مغولی دارند.»[۱۸] دربارهٔ مراغه گوید: «اکثر زنان مراغه به زبان پهلوی گفت‌وگو می کنند».

سخن او دربارهٔ زبان زنان مراغه، فصل **رسالهٔ انارجانی** را در «تواضعات اناث تبریز» به زبان کهن به یاد می آورد و معلوم می‌شود که خانه‌نشینی زنان و دوری آنها از اجتماع و بی‌نیازی آنها از گفتگوهای دیوانی و بازاری سبب شده که طبعاً دگرگشتهای زبان در محاورات آنها کمتر و دیرتر اثر بگذارد.

در میان طبقات و گروههای مختلف مردم هم‌زمان و تاریخ تغییر زبان یکسان نبوده است. مثلاً می‌توان حدس زد که پس از قیام شاه اسماعیل، بازماندگان مردم شافعی، مدّتها زبان کهن را حفظ کرده و در مقابل، قزلباشها به زبان جدید سخن می گفته‌اند. چنان که گفتیم، واپسین منبع، از آخرین یادگارهای زبان کهن در آذربایجان، مسطورات **جنگ مکتوب در ۱۱۲۵** است که دو بیتی‌های رازی «مهان کشفی» شاعر نمین آذربایجان در آن آمده، و از آنجا معلوم می‌شود که شعر فهلوی نجم رازی با پانصد سال فاصلهٔ زمانی و یك صد فرسنگ فاصلهٔ مکانی، هنوز در شمال شرق آذربایجان به زبان مردم بوده است.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌شود که زبان ترکی ابتدا در دروازهٔ خروجی آذربایجان در خوی جاخوش کرد و نواحی کوهستانی شمال شرقی آذربایجان، همان جاهایی که هنوز بقایایی از آذری بر سر زبانهاست، آخرین جاهایی بوده که ترکی در آنها راه یافته است.[۱۹]

این نکته هم گفتنی است که تاکنون در بررسی مسألهٔ زبان کهن آذربایجان، تنها به اشارات نویسندگان پیشین، یا دو بیتی‌ها و عبارات بازمانده در کتابها، یا به گویش کهن مردم روستاهایی که هنوز آن را در محاوره به کار می‌برند توجّه شده است. آنچه مانده و می تواند مسأله را از دیدگاه تازه‌ای مطرح نماید و نتایج تازه‌تری به دست دهد، بررسی دقیق‌تر حوادث تاریخی و وضع اجتماعی و نیز تأمّل بیشتر در زندگی و آثار شاعران و نثرنویسان هر شهر در دوره‌های مختلف است. به این معنی که اصولاً کثرت یا قلّت شاعران پارسی گوی در هر دوره در هر شهر، روشنگر وضع زبان در آنجا، و قرینه‌ای است بر اینکه زبان محاورهٔ اکثریّت مردم آنجا یك زبان ایرانی بوده است.

به عنوان نمونه، شاعران شهر تبریز را در سه تذکرهٔ «**تحفهٔ سامی**» و «**مجمع‌الخواص**» و «**تذکرهٔ نصرآبادی**» (تألیف شده از نیمهٔ قرن دهم تا اواخر قرن یازدهم) از نظر می گذرانیم. در **تحفهٔ سامی** که در دورهٔ شاه تهماسب در ۹۵۷ تألیف شده، دهها شاعر تبریزی را در آن سالها می‌بینیم که اکثر نزدیك به همهٔ آنها از پیشه‌وران و طبقهٔ متوسّط مردم آن شهر بوده‌اند: فردی (علاقه‌بند)، حاصلی (ابریشم فروش)، فصیحی (تکمه‌بند)، تازکی (ناجدوز)، رفیعی (مطرب)، میلی (نمدزین دوز)، نباتی (نقّاش و لاژوردشور)، فتحی (مشك فروش)، محمود (تکمه‌باف و علاقه‌بند)، واصلی (ابریشم فروش)، آگهی (سوزنگر)، ذهنی (سیرابی فروش)، شکیبی (زرکش)، علاء مشکی (مشك‌فروش)، عزیز (طبّاخ)، نوری (سقّا، عسل فروش)، قوسی تبریزی (عامی است)، یاری تبریزی (عامی، خرده فروش).

شعرسرایی این همه افراد از طبقات پیشه‌ور و حتّی عامی به زبان فارسی، می‌رساند که در دورهٔ شاه تهماسب، پنجاه سالی پیش از تألیف **رسالهٔ روحی انارجانی**، همان‌طور که از آن رساله هم بر می آید، هنوز ترکی در تبریز عمومیّت نیافته بوده است.

این نکته هم مهّم است که از این عدّه شعر غیرفارسی نقل نشده و اصولاً «ترکان و شعرای مقرّر و معیّن ایشان» به طور جداگانه در «صحیفهٔ ششم» آن کتاب معرّفی شده‌اند، و هیچ یك از آنان به شهر معیّنی نسبت داده نشده‌اند و معلوم می‌شود هنوز کوچ‌نشین بوده‌اند. امّا **مجمع‌الخواص** صادقی کتابدار که حدود شصت سال بعد در ۱۰۱۶ (یعنی بعد از اشغال بیست سالهٔ تبریز به وسیلهٔ عثمانیها) تألیف شده، حال و هوای دیگری دارد. تعداد شاعران تبریز به نسبت شهرهای دیگر ایران کمتر شده و سه تن از آنها هم (حریف، کلب علی، بدیعی) افزون بر شعر فارسی، شعر ترکی هم می‌سروده‌اند و این در آن شهر تازگی دارد.

○ بر پایهٔ منابع معتبر می‌توان گفت که در تبریز، تا اواخر قرن دهم هنوز زبان پیشین تغییر نیافته بوده و احتمالاً دگرگشت زبان در تبریز را باید در همان سالهای جنگ و هراس و گریز و ویرانی، و بیشتر مقارن با اشغال بیست سالهٔ تبریز از ۹۹۳ تا ۱۰۱۲ و کشتار عام مردم شهر به دست عثمانیها جستجو کرد.

وقتی به **تذکرهٔ نصرآبادی** می‌رسیم که شصت هفتاد سال بعد از **مجمع‌الخواص** (در سالهای ۱۰۹۰، ۱۰۸۳) تألیف شده، می‌بینیم وضع به کلّی دیگرسان است. در میان صدها شاعری که شعر و شرح حال‌شان در آن کتاب آمده، از کمتر شاعر تبریزی نامی هست؛ آن عدّه هم که هستند، بیشتر مثل صائب از «تبارزهٔ اصفهان» و مقیم محلّهٔ عبّاس آباد آن شهرند، و تنی چند هم در شهرهای دیگر ایران، یا در هند پراکنده و آواره‌اند. از این قرائن برمی‌آید که دگرگشت زبان را در تبریز، در همان سالهای جنگ و هراس و گریز و ویرانی، و بیشتر مقارن با اشغال بیست سالهٔ تبریز از ۹۹۳ تا ۱۰۱۲ و کشتار عام مردم شهر به دست عثمانیها باید جستجو کرد. این بررسی اجمالی نمونه که دربارهٔ تبریز (و فقط بر مبنای سه تذکره) به عمل آمد، جای آن دارد که به وسیلهٔ پژوهندگان جوان باهمّت، دربارهٔ هر شهر و ناحیه‌ای جدا جدا، و با جستجو درهمهٔ تذکره‌ها و دیگر منابع موجود انجام گیرد و تصوّر می کنم حاصل چنین پژوهشهایی مسأله را روشن‌تر خواهد کرد.

پی‌نوشتها:

۱. **مرصادالعباد**، ص ۹۵.

۲. **نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز** (سال ۸، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۳۵، صفحات ۲۵۷_۲۴۰)

۳. نوشتهٔ ابن ندیم و روایات معروف دیگر پیشینیان از: طبری، ابن‌حوقل، استخری، مقدّسی، مسعودی، یعقوبی، یاقوت و مستوفی قزوینی را دربارهٔ زبان کهن آذربایجان، در پنجاه سال اخیر بارها پژوهندگان در آثار خود نقل کرده‌اند و مشخصّات دقیق چاپهای مختلف و شمارهٔ صفحات لازم هر یك را آورده‌اند و در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست.

۴. دکتر احسان یار شاطر، «زبانها و لهجه‌های ایرانی»، **مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات**، سال پنجم، شمارهٔ ۱ و ۲، ص۳۷_۳۵.

۵. **دیوان قطران تبریزی**، چاپ محمّد نخجوانی، ۱۳۳۳ تبریز، ص ۳۷۶.

۶. **روضات الجنان**، چاپ جعفر سلطان القرائی، ج ۲، ص۵۰.

۷. **نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز**، سال هشتم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۳۵، ص ۲۴۲_۲۴۰.

۸. **دیوان قطران**، ص ۴۲۹.

۹. **روضـات الجنان**، ج ۱. ص ۳۹۰. ادیب طوسی در **نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز**، سال هشتم، ص ۲۴۱ از یك نسخهٔ خطّی با اندك تغییر نقل کرده (روم، به جای رودم)

۱۰. **همان**، ج ۲، ص ۵۰. در مقالهٔ دکتر ماهیار نوّابی، **نشریّهٔ**... سال هفتم، شمارهٔ اوّل، و مقالهٔ ادیب طوسی، سال هشتم **همان نشریّه**، ص ۲۴۲ از نسخهٔ خطّی نقل شده است.

۱۱. یك متن عرفانی از حدود سال ۵۲۱ هجری، معرّفی آقای دانش‌پژوه، **فرهنگ ایران زمین**، سال ۶، صفحات ۳۲۸_۳۳۳.

۱۲. این کلمات راوقتی از ورق عکسی ۲۳ نسخه وهبی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نقل کرده‌ام و برای تصحیح آن باید ضبط نسخ عکسی متعدّد کتابخانهٔ مرکزی مقابله شود.

۱۳. برای توضیح بیشتر رجوع شود به تعلیقات نگارنده بر **مرصادالعباد**، صفحات ۵۵۷_۵۵۳ و نیز صفحات ۶۹۲_۶۹۱ چاپ دوم همان کتاب.

۱۴. آقای دکتر ماهیار نوّابی تعداد بسیاری از لغات آذری یا فهلوی موجود در محاورات مردم آذربایجان را جمع آوری و در **نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز** (سالهای ۵ و ۶) منتشر کرده‌اند. نویسندهٔ این سطور هم یادداشتهایی در این زمینه فراهم کرده است.

۱۵. **ابن اثیر**، ج ۱ ص ۳۸. **مرآت الزّمان** سبط ابن‌جوزی، چاپ علی سویم، ۱۹۶۸، آنکارا، صفحات ۹۶_۹۴.

۱۶. **اخبارالدّوله السلجوقیه**، ص ۳۲. **زبدةالنصره** بنداری، ۳۸_۳۱. **دیوان لامعی**، ۱۳۶.

۱۷. **جامع‌التواریخ**، چاپ آتش، ص ۸۲. **سلجوقنامه**، چاپ خاور، ص ۴۵.

۱۸. **سیاحتنامهٔ اولیا چلبی**، چاپ احمد جودت، ۱۳۱۴ استانبول، ج ۲، ص ۲۳۹.

۱۹. هنینگ و یار شاطر عقیده دارند که لهجه‌های ایرانی امروز آذربایجان باید از مشرق آذربایجان (طوالش) به آنجا رفته باشد. **مجلّهٔ دانشکده ادبیّات تهران**، سال پنجم، شمارهٔ اوّل و دوم، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۷. ولی یارشاطر بعداً از این نظر عدول کرده و گفته است: «فراوانی نسبی این زبانها [ی ایرانی] و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطهٔ دیگری به این سامان سرایت کرده باشد منتفی و اصالت آنها را در این منطقه مسلّم می‌سازد. از طرف دیگر پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراك آنها در یك رشته خصوصیّات صوتی و دستوری، تعلّق آنها را به گروه معیّنی از زبانهای شمال غربی ایران تأیید می‌کند. این گروه معیّن را می‌توان زبان مادی خواند و آذری را در شمال و آنچه را مآخذ اسلامی «فهلوی» خوانده‌اند در جنوب (که عموماً غرض از آن زبانهای محلّی نواحی غربی و مرکزی ایران غیر از انواع کردی و لری است) دو شعبهٔ عمدهٔ آن محسوب داشت. **دانشنامه ایران و اسلام**، ج ۱، ص۶۵.

○ آنچه در *روضات‌الجنان* و *رسالهٔ انارجانی* آمده، مؤیّد این نظر است که تا پایان قرن دهم هجری هنوز زبان فهلوی یا آذری در تبریز و بیشتر شهرهای آذربایجان به کلّی از میان نرفته بوده است. اولیا چلبی جهانگرد بسیار مشهور ترك هم که به گفتهٔ خود دوبار در سالهای ۱۰۵۱ و ۱۰۵۶ به آذربایجان آمده، دربارهٔ مردم تبریز نوشته است: «ارباب معارف آن به‌فارسی تکلّم می کنند.»